سخنرانی مسجد مروی - جلسه 16

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ للهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَريَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ بِأَمْرِكَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(الر كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّور) [1]

در میان وجوه کمالیه قرآن مقدّس، وجهی است که می‌توان گفت در مصنّفات بشری که سهل است، در کتب الهیّه دیگری هم که آن کتب را به ساحت ربوبیّت نسبت می‌دهند، وجود ندارد. این کتاب یک مقصد بالذّاتی دارد که همه مقاصد برای رسیدن به آن مقصد است. مقاصد متعدّده دیگری هم هست، ولی مقصد بالذّات یکی است. همه آن مقاصد دیگر هم همه مردم را به سوی آن یک مقصد سوق می‌دهند. آن مقصد، عزّ ربوبیت و جلال و جمال و کمال و بزرگواری حقّ متعال است. این، مقصد بالذّات قرآن است. قرآن، در تمام آیاتش، در تمام سوره‌هایش، در تمام قصص و احکامش، در تمام آیات مواعظ و فصایحش، در تمام آیاتی که بیان حقایق کونیّه از خلقت آسمان و زمین می‌کند -که اینها همه وجوه کمال قرآن است و بعداً خواهم گفت- تنها یک مقصد بالذّات دارد. قرآن، صرف بیان احکام نیست؛ قرآن، صرف مواعظ نیست؛ قرآن، تنها قصص و حکایات نیست؛ قرآن، تنها بیان کردن حقایق عالم طبیعت نیست. همه این‌ها را دارد، ولی در میان تمام این‌ها یک مقصد بالذات دارد و آن بزرگ کردن خدا و خاشع و خاضع کردن ماسوی‌الله در درگاه حقّ تعالی است. همّ آیات این است که عزّ ربوبیّت و ذُلّ عبودیّت را آشکار کند. چنانچه در حدیث هم آمده است.

سوره فاتحةالکتاب از سور عجیب است. گویا خدا براعت استهلال جسته است [2] یعنی آنچه را می‌خواهد در کتاب بگوید، به طور رمز و کنایه در اوّل کتاب، آورده است. این را براعت استهلال می‌گویند. «برع الرّجل إذا فاق أقرانه، استهلّ الصّبيّ إذا صاح عند الولادة» یعنی در اوّل کتاب، تمام

حقایق مندرجه و مندمجه را ذکر کردهاند. گویا خدا هم در سوره حمد، براعت استهلال جسته است. حمد قبلاً نازل شده بود. سوره حمد، فاتحةالکتاب است، سبعالمثانی است. هفت آیهای است که در دو نوبت، یکی در مکّه یکی در مدینه، نازل شده است. [3] نماز بدون فاتحةالکتاب حقیقت ندارد: «لا صلوة الاّ بفاتحة الکتاب». [4] نماز، اوّل فریضهای است که در اسلام فرض و واجب شد. بعد از آنکه فرمود: بگویید «لا اله الاّ الله»، فرمود: نماز بخوانید و نماز بدون حمد، نماز نیست. پس حمد اوّلین سورهای است که نازل شده است؛ حتّی پیش از تمامیّت «اقرء»، حمد نازل شده است. آنوقت خدا آنچه میخواهد در قرآن بگوید، همه را در سوره حمد به رمز و کنایه بیان کرده است. لذا سوره حمد، در قرآن «امّ الکتاب» شده است. کانّه قرآن از درون شکم این سوره بیرون آمده است. اصل کتاب، ریشه کتاب و هرچه در کتاب است، در فاتحةالکتاب است. از این سوره غفلت نکنید. خیلی بخوانید، مخصوصاً برای شفای بیماران اثر عجیبی دارد. [5] در روایات دارد اگر این سوره را بر مرده بخوانید و زنده شود، تعجّب نکنید. [6] نکتههایی که در این سوره بهکار برده شده زیاد است. اگر کسی این نکات را بفهمد، آنوقت میتواند روایاتی را که مربوط به آیات این سوره است، بفهمد. در این سوره مبارکه رمزهایی است که اگر رمزهایش را دانستند، میتوانند نتیجه بگیرند. مثلاً یکی از چیزهایی که در سوره فاتحه است و مقدار کمی از خاصیّتش برای آن است، این است که در این سوره، حرف فاء نیست. شما از سوره «إنّا أعطینا» سورهای کوچکتر ندارید، اما حرف فاء دارد: (إِنّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ فَصَلّ...) [7]

در سوره «قل هوالله أحد» نیز حرف فاء وجود دارد:

(قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ @ اللهُ الصَّمَدُ @ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ @ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَد) [8]

تمام سورههای کوچک قرآن، همه حرف «فاء» دارند. امّا سوره حمد حرف «فاء» ندارد. این روایت است که دارم میگویم: نداشتن حرف «فاء» اشاره به اینکه این سوره، سوره بقا است فنا نیست [9] و برای بقا و ابقا به کار برده میشود. لائحه فنا و اِفنا نیست. بعضی سورهها برای از بین بردن خصم خیلی خوب است؛ البته اگر کسی بداند چه جوری بخواند و چه کار کند. مثل سوره: (تَبَّتْ يَدا أَبِي لَهَب) [10] بعضی سورهها مثل سوره تبّت و زلزال: (إِذا زُلْزِلَت) [11] برای قهر و فنا، خیلی خوب است. امّا سوره حمد ابداً در قهر و فنا استعمال نشده است. سوره حمد، هر جا در روایات گفتهاند و مردم بهکار بردهاند، در امور جمالی به کار برده شده است، نه در امور جلالی. لذا سوره بقاست. به هرحال نصف سوره حمد، عزّ ربوبیّت و نصف حمد، ذلّ عبودیّت است. نصف

این آیات مربوط به عظمت خدا، و نصفش مربوط به خاکساری بنده است. [12] (ایّاك) عظمت خداست، (نعبد) خاکساری این طرف است. (ایّاك) عظمت خداست، (نستعین) کوچکی بنده است. مقصد ذاتی قرآن (اِهْدِ) مقام راهنمایی کردن خدا را مفهماند. «نا» در (اِهْدِنا) که جنبه مفعولیّت و قابلیّت دارد، ذلّت عبد را مفهماند. قرآن بین بنده و خدا تقسیم شده است. نصفش عزّ ربوبیّت است و نصفش ذلّ عبودیّت. قرآن تمام مقصد ذاتاش اینست: خدا را بزرگ بنمایاند و خلق را در جَنب خدا کوچک و حقیر کند. آنچنان که به حسب متن واقع هم چنین است. به حسب واقع خدا بزرگ است. عظیمی جز خدا نیست.

اَلا کُلُّ شَیْءٍ ما خِلاَ الله باطِلٌ

وَ کُلُّ نَعیمٍ لا مَحالَـةُ زائلٌ [13]

آنچه غیر خداست، محو و موهوم و فناست. خداست که حقیقتش حقیقت عزّت و جلالت و عظمت است. قرآن همّ عظمتش آن است که خدا را بزرگ بنمایاند:

(هُوَ اللهُ الَّذي لا إِلهَ إِلاّ هُوَ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحيمُ) [14]

(اللهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْض) [15]

همهاش عظمت خداست. در تمام آیات قرآن، همّ اهمّ و مقصّد اتمّش آن است که همواره خدا را بزرگ کند و اینطرف را کوچک کند:

(يا أَيُّهَا النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللهِ وَ اللهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَميد) [16]

(وَ ما تَشاؤنَ إِلاّ أَنْ يَشاءَ اللهُ) [17]

(قُلِ اللّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاء) [18]

(بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْء) [19]

(إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُون) [20]

و سایر آیات. عجیب است! انسان اگر بخواهد یک کمالی از کمالات قرآن را به گوش و رخ شما بکشاند و برساند، باید تمام قرآن را بخواند، زیرا که همه کمالات قرآن در همه آیات قرآن است. قرآن کمال الْکُلّ فی الکل است. همه چیزش در همه چیز است. در قصصش تعظیم خدا؛ در قصصش وعظ و اندرز بندگان؛ در قصصش تذلیل عباد، در عین قصهگوییاش بیان احکام؛ درعین قصهگوییاش کشف از حقایق کائنات. سبحانه و تعالی! راستی کلام، کلام خداست و غیر خدا عاجز

است از این‌که چنین کلامی را ادا کند. قرآن، آیات عجیبی دارد. باید در آیات قرآن تدبّر کنیم، زیرا کمالات قرآن برای کسی ظاهر میشود که دل به قرآن بدهد.

طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیك

چـو درد در تـو نبیند، کـه را دوا بکنـد؟

***

هر که را روی به بهبود نبود

دیدن روی نبی سـود نبود

قرآن هدایت است برای متقین، و شفاست برای مؤمنین:

(وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤمِنينَ وَ لا يَزيدُ الظّالِمينَ إلاّ خَساراً) [21]

قرآن راه کمال است برای منصفین؛ و امّا برای معاندین نقمت و وبال است. اگر با حال ایمان، با حال انصاف، تدّبر در قرآن کنید، شما را پیش خدا کوچک میکند! قرآن شما را در جنب عظمت خدا آب میکند و مذاب میکند! قرآن به قدری عظمت خدا را به تو مینمایاند که تو به حال غشوه و رعشه میافتی. غشوههای امیرالمؤمنین7 از این قرآن است. رعشههای پیغمبر9 و ائمه دین از این قرآن است. این قرآن برای من و تو نازل نشده است؛ من و تو کشکیم. این قرآن در درجه اوّل برای تربیت خود پیغمبر9، امیرالمؤمنین7 و ائمه طاهرین: است. این، کلام حضرت ربّ العالمین است؛ این، تأدیب خداست پیغمبر9 را. پیغمبر9 فرمود:

«أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي.» [22]

خدای من مرا تربیت کرد و نیکو مرا تربیت کرد.

سؤال کردند چگونه تربیت کرد؟ فرمود این آیه را برای من فرستاد:

(خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلين) [23]

پس قرآن مربّی پیغمبر9 است. قرآن مؤدِّب پیغمبر9 است. مربّی و معلّم دوازده وصیّ پیغمبر9 است. من و تو هم از گوشه کنارش مثل مورچههایی که از گوشه کنار سفره توی باغچه، انبارهای خانهشان را پر میکنند، از گوشه و کنار ریخته پاشیدههای قرآن -اگر خدا بخواهد- نصیب برمیداریم. پس قرآن سبب رعشه علی مرتضی و غشوه مولی علی9 بوده:

(لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُون) [24]

حق همی گوید که ای مغرور کور که لو انزلنا کتابا للجبل از من ار کوه احد واقف بدی

نه ز نامم پاره پاره گشت طور لانصدع ثمّ انقطع ثمّ ارتحل پاره گشتی و دلش پر خون شدی

این قرآن عظیم است. اگر معنویّت این قرآن بروز کند، آدم را از پا درمیآورد:

(إِنّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً) [25]

قرآن خیلی سنگین است. قول ثقیل است. قرآن گاهی که بر پیغمبر9 جلوه عظیم میکرد، پیغمبر9 را به زانو درمیآورد.

پیغمبر9 سوار بر ناقه بود، و گاهی بر اسب، وحی بر پیغمبر9 میآمد. ثقل معنوی قرآن روی دوش پیغمبر9 سایه جسمانی میانداخت. این سایه جسمانی به قدری بدن پیغمبر9 را سنگین میکرد که کمر ناقه خم میشد، کمر اسب خم میشد. [26] گاهی بر استر بود، شکم استر به زمین نزدیک می‌شد. ثقل جسمی پیغمبر9، ثقلی است از سایه قرآن که بر وعاء وجود پیغمبر9 نازل گردیده است. شما از این قرآن غافلید. ما توجّه نمیکنیم. ما دل نمیدهیم. تا دل ندهی از دلبر بهره نمیبری. اگر الآن یوسف مصری اینجا باشد، امّا تو با دقّت به او نگاه نکنی، تو از یوسف بهره نمیبری. آمدند پیش مجنون گفتند: این دختر سیاه سوخته عرب بیابانی چیست که تو به او اینطور دل‌باختهای؟ نه زیبایی دختران ترکستانی را دارد، نه وجاهت و صباحت ارامنه و گرجستانیها را دارد و نه ملاحت دارد! گفت: اندرا بنگر تو از چشمان من. تو با یک چشم دیگری نگاه میکنی، از دیده من نگاه کن که:

به مجنون گفت روزی عیب‌جویی که لیلی گرچه در چشم تو حوریست ز حرف عیب‌جو مجنـون برآشفت اگـر در دیـده مجنـون نشینـی

که پیدا کن به از لیلی نکویی به هر جزوی ز حسن او قصوریست در آن آشفتگی خندان شد و گفت به غیـر از خـوبی لیلـی نبینـی

باید از دیده خاتم النبیّن و سیدالمرسلین ابوالقاسم محمّد9 به قرآن نگریست. آنوقت ببینی چه حکایتی است. یک چیزهایی در قرآن خوابیده است که گفتنی نیست. آن‌که میداند مُهر کردند و دهانش دوختند. مردم استعداد ندارند میترکند. بهحقّ خدا با این‌که چیزی بلد نیستم، این را مکرّر امتحان کردم. درِ مطلبی را میخواهم باز کنم، داد و فریادشان بلند میشود. خدایا به حقّ قرآن صاحبش را

زود برسان. به حقّ قرآن، مبيّن قران، شارح قرآن، موضِّح قرآن، معنای قرآن، رفيق قرآن و شريک قرآن را به زودی آشکار بفرما.

(لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللهِ) [27]

غشوه علی7 از قرآن است، رعشه بدن پيغمبر9 از قرآن است. لذّت‌های ابدی و سرمدی از قرآن است. من و تو دل به قرآن نمدهيم. آن کسی که دل مدهد، از قرآن زنده مشود. به قرآن ممیرد. فضيلبن عياض يک بچّهای دارد. اين بچّه، دل به قرآن داده است، انيس قرآن شده است. قربانِ اين بچّهها که يک شبه ره صدساله مروند. اين‌ها نهال تازهاند، اگر به راه بيايند، يکی از اين‌ها برابر 500 تا از پيرها قيمت دارند. اين جوان در طفوليّت، دل به خدا داده است. در طفوليّت، نرد عاشقی با خدا باخته است. در طفوليّت، خود را به خدا فروخته است. آمده است مکّه معظّمه. بابايش هم شرح عجيبی دارد. اين برق از پدر به او به وراثت رسيده است. آمده مسجدالحرام. اين بچّه غالباً روزه مگيرد. غالباً ناظر به خانه کعبه است. ميان مسجدالحرام است. عادات کودکانه و اخلاق جوانی در او وجود ندارد. دائماً يا در نماز است؛ يا در راز و نياز با حضرت بنياز. نشسته کنار چاه زمزم. بچّه در حال و سير است. بچّه در خلع بدن، در انخلاع و تجريد و به قول درويش‌ها در خلسه است. يک مرتبه يکی آمد آنجا و يک آيه قرآن خواند. روحانيّت اين آيه، بچه را از جان بجان کرد. يک صيحهای زد و همانجا، جان بهجان آفرين تسليم کرد. چون چشمش جلوه قهر خدا، جلوه عظمت خدا را در آيينه اين آيه ديد، و لذا مندک شد. کوه مندک شد تا چه برسد بدن انسان. موسی7 منصعق می‌شود تا چه برسد به ارواح کودکانه ما. اين بچّه نشسته و غرق در تدبّر آيات است. يکی آمد و با آهنگ حجازی چنين خواند:

(وَ تَرَى الْمُجْرِمينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنينَ فِي الْأَصْفادِ @ سَرابيلُهُمْ مِنْ قَطِرانٍ وَ تَغْشـی وُجُوهَهُمُ النّار) [28]

آيه عجيبی است. مبينی روز قيامت گنه‌کاران را که دست و پای آنان را با زنجيرهای آهنين به هم بستهاند؛ دست و پا را با زنجيرهای آهنين به هم پيوستهاند. لباسی از قطران به تن آن‌ها کردهاند. قطران، نفت سياه آخرتی است، گازوييل جهنمی را قطران مگويند. چون آتش بگيرد، سوزش و حدّت زيادی دارد. به بدن آن‌ها لباس‌های آهنين پوشيدهاند: (تَغْشى وُجُوهَهُمُ النَّار) آتش، صورت‌ها و گونههای آنان را فراگرفته است. تا اين آيه را خواند، اين بچّه در اين آيه، تجلّی ذوالآيه را ديد. به از مجلات اين آيه، قهر خدا در ديده اين بچّه متجلی شده است. قهر خدا او را مکوبد. قهر خدا او را آب مکند. يک مرتبه ديدند اين جوان 14، 15 ساله، با دهن روزه، پهلوی چاه زمزم، يک لرزی

گرفت. بدنش لرزید لرزید لرزید، وای از قهر خدا! یک فریادی زد و بچّه روی زمین افتاد. وقتی نزدیک آمدند دیدند سال‌هاست که این طفل از قهر خدا و از خوف خدا جان سپرده است و به دارالقرار پرواز کرده است:

(لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ الله) [29]

قرآن بر دل من و تو نازل نمشود. ما قرآن را برمگردانیم. دل ما سنگ است؛ سنگ آب را برمگرداند. لذا در سنگ گیاه نمرويد؛ چون آب را به خود نمگیرد. دل باید خاک شود. دل باید نرم شود تا فیض آن طرف را بگیرد و این گیاه را برویاند. این جوان این آیه را به دل گرفت، لذا تسلیم جانان شد. من و تو این آیات را ردّ مکنیم، مخصوصاً من گوینده. ما گویندهها حکم حفّارها و غسّال‌ها را پیدا کردهایم. مردهشورها ترسی ندارند. او یهودی و مسلمان نمفهمد. پنجاه تا یهودی و ده تا مسلمان را بردار و بریز انبار کن. این را مکشد جلو، یک مقدار آب روی این مریزد. حفّار هم نیمه شب قبر مکند، ترس ندارد. من هم غسّال و حفّار شدهام. هزارتا آیات و روایات قبر را خواندم، امبا قلبم سنگ شده است. ولی اگر شما یک مقدار آیات را بخوانید، تکانتان مدهد.

امیرالمؤمنین7 درباره متقین فرمود: وقتی متقین آیات عذاب را مبینند، عذاب را در مقابل خویش مشاهده مکنند و مترسند. از عذاب خدا گاهی از ترس به غشوه و از غشوه به مرگ مرسند. [30] از در خانهای یک نفر قاری قرآن عبور می‌کرد و با صدای بلند قرآن مخواند. چون به در آن خانه رسید، این آیه را تلاوت کرد: (فَاتَّقُوا النّارَ الَّتي وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكافِرين) [31] و رد شد. بعد از یک ساعت دیدند داد و فریادی توی خانه بلند شد. به اداره متوفّیات بروید. چه خبراست؟ جوانی است دفعةً فجأة از ترس خدا فوت کرده است. گفتند: یک ساعت قبل، کسی از دم حیاط رد شد، این آیه مبارکه را خواند: (فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَة) تا این آیه را خواند، این صیحهای زد و دیگر بعد از آن صیحه به این طرف به حال نیامده و مرده است. جنازهاش را بردند. بعضی نفوس این چنیناند. زیر آیات قرآن که مروند، متجلّی به آیات قرآن مشوند. در حال قهر، جان مدهند، در حال مهر جان مدهند.

خدایا به حقّ قرآن این حال را به ما عطا بفرما! قرآن هم در تکبیر حقتعالی، و در ذلّ عبودیت و خواری و حقارت این طرف عمل کرده است و نتیجه خلقت هم همین است. ما برای این به دنیا آمدهایم که خدا را به عظمت بشناسیم و حقارت خود را در جنب مقام الوهیّت بیابیم و به زبان حال

و مقال بگوییم: (سبحان ربی العظیم و بحمده سبحان ربی الاعلی و بحمده.) «سبحان الله و الحمدلله ولا اله الا الله و الله اکبر.» و مخصوصاً دل‌های شب چقدر لذّت دارد که در خانه خدا سربندگی سپردن و اشک ریختن و در مقام بزرگی خدا کوچکی نشان دادن:

خوشا آنان کـه الله یارشان بـی خوشا آنان کـه دائم در نمازند

به حمد و قل هو الله کارشان بـی بهشت جاودان بازارشان بـی

هی بگویید: (إِيّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيّاكَ نَسْتَعين) [32] بنده‌ام تو را، شرمنده‌ام تو را، معبود من تویی، مولای من تویی، مستعان من تویی، مغیث و مستغاث من تویی. امام صادق7 اینقدر می‌گفت: (إِيّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيّاكَ نَسْتَعين) که این صدا را از غیب درمی‌یافت.

قربان لبهای قرآن خوانت بروم حسین. صلّی الله علیك یا ابا عبدالله. شب آمده بود سر قبر مادربزرگش، سر قبر حضرت خدیجه و صدا می‌زد:

یا ذاالمَعالی علیك مُعتَمَدی طوبی لِمَـن کانَ خائِفـاً أرِقا

طوبی لِمَن کُنتَ انتَ مولاه یَشکُو الی ذی الجلال بَلواه

ای خدا! پناه حسین تویی، تکیه گاه حسین تویی، آقای حسین تویی. حسین بنده توست، گدای در خانه توست. خوشا به حال آن بنده‌ای که تو آقای او باشی، تو مولای او باشی. دلهاتان خوب مهیّا شده است. دلم می‌خواهد چند تا دل روزنه شود به عالم برزخ. دلم می‌خواهد چندتا دل روزنه به عالم ملکوت شود و سلام شما را به اباعبدالله7 برساند. جوهر روزه شما، صفای روزه شما، در گریه بر امام حسین7 است. یک مرتبه صدا آمد:

لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ أَنْتَ فِي كَنَفِي

وَ كُلَّ مَـا قُلْتَ قَـدْ عَلِمْنَاه

بله بله حسین جان! بنده من! بهبه، بهبه. تو در کنف منی؛ تو در جوار منی. حسین ما! هرچه گفتی شنیدیم. صدا آمد: «حسین صوتك تشتاقه ملائکتی» [33] حسین ما! ملائکه عاشقند صدای تو را بشنوند. پس حسین7 صدایش را بلند کرد و ملائکه به لرزه در آمدند. ابی‌عبدالله7 یک صدا بلند کرد و خواهرش زینب را بیابانی کرد. همان‌وقتی که صدا زد: وا ولداه، وا ثمرة فؤاداه ...

[1] . سوره ابراهیم، آیه 1.

[2] . براعت استهلال، یکی از صنایع معنوی علم بدیع می‌باشد و آن آغاز کردن شعر یا نثر با کلماتی زیبا و ساده و روشن است که با اشاره‌ای لطیف و متناسب -و نه به تصریح- به اصل مقصود رهنمون باشد، چنانکه خواننده ادامه آن را در یابد.

[3] . عَنْ یُونُسَ عَمَّنْ رَفَعَهُ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ7 وَ لَقَدْ آتَيْناكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ. قَالَ: هِيَ سُورَةُ الْحَمْدِ وَ هِيَ سَبْعُ آيَاتٍ مِنْهَا «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» وَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ لِأَنَّهَا يُثَنَّى فِي الرَّكْعَتَيْنِ. (بحارالأنوار، ج89، ص235)

[4] . قَالَ النَّبِيُّ9: لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ. (مستدرک الوسائل، ج4، ص158 به نقل از عوالی اللّئالی)

[5] . عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَنْ آبَائِهِ: عَنِ الصَّادِقِ7 قَالَ مَنْ نَالَتْهُ عِلَّةٌ فَلْيَقْرَأْ فِي جَيْبِهِ الْحَمْدَ سَبْعَ مَرَّاتٍ، فَإِنْ ذَهَبَتِ الْعِلَّةُ وَ إِلَّا فَلْيَقْرَأْهَا سَبْعِينَ مَرَّةً وَ أَنَا الضَّامِنُ لَهُ الْعَافِيَةَ. (بحارالأنوار، ج89، ص231)

[6] . قَالَ النَّبِيُّ9: فِي الْحَمْدِ سَبْعَ مَرَّاتٍ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ، فَإِنْ عَوَّذَ بِهَا صَاحِبُهَا مِائَةَ مَرَّةٍ وَ كَانَ الرُّوحُ قَدْ خَرَجَ مِنَ الْجَسَدِ رَدَّ اللهُ عَلَيْهِ الرُّوحَ.

رُوِيَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ7 أَنَّهُ قَالَ: لَوْ قَرَأْتَ الْحَمْدَ عَلَى مَيِّتٍ سَبْعِينَ مَرَّةً ثُمَّ رُدَّتْ فِيهِ الرُّوحُ مَا كَانَ عَجَباً. (بحارالأنوار، ج89، ص257)

[7] . سوره کوثر، آیه 1.

[8] . سوره اخلاص.

[9] . قَالَ أَمِيرُ الْمُؤمِنِينَ7 اعْتَلَّ الْحُسَيْنُ7 فَاحْتَمَلَتْهُ فَاطِمَةُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهَا فَأَتَتِ النَّبِيَّ9 فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ! ادْعُ اللهَ لِابْنِكَ أَنْ يَشْفِيَهُ فَقَالَ: يَا بُنَيَّةُ! إِنَّ اللهَ هُوَ الَّذِي وَهَبَهُ لَكِ وَ هُوَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَشْفِيَهُ. فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ7 فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ اللهَ تَعَالَى لَمْ يُنْزِلْ عَلَيْكَ مِنْ سُورَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ إِلاّ فِيهَا فَاءٌ وَ كُلُّ فَاءٍ مِنْ آفَةٍ مَا خَلَا الْحَمْدَ، فَإِنَّهُ لَيْسَ فِيهَا فَاءٌ فَادْعُ بِقَدَحٍ مِنْ مَاءٍ فَاقْرَأْ عَلَيْهِ الْحَمْدَ أَرْبَعِينَ مَرَّةً ثُمَّ صُبَّ عَلَيْهِ، فَإِنَّ اللهَ يَشْفِيهِ فَفَعَلَ ذَلِكَ فَعُوفِيَ بِإِذْنِ اللهِ. (بحارالأنوار، ج89، ص261)

[10] . سوره لهب، آیه 1.

[11] . سوره زلزال، آیه 1.

[12] . عَنْ أَمِيرِالْمُؤمِنِينَ7 قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ9: قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ: قَسَمْتُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَبْدِي فَنِصْفُهَا لِي وَ نِصْفُهَا لِعَبْدِي وَ لِعَبْدِي مَا سَأَلَ. إِذَا قَالَ الْعَبْدُ: (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ) قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ: بَدَأَ عَبْدِي بِاسْمِي وَ حَقٌّ عَلَيَّ أَنْ أُتَمِّمَ لَهُ أُمُورَهُ وَ أُبَارِكَ لَهُ فِي أَحْوَالِهِ. فَإِذَا قَالَ: (الْحَمْدُ لِلهِ رَبِّ الْعالَمِينَ) قَالَ اللهُ جَلَّ جَلَالُهُ: حَمِدَنِي عَبْدِي وَ عَلِمَ أَنَّ النِّعَمَ الَّتِي لَهُ مِنْ عِنْدِي وَ أَنَّ الْبَلَايَا الَّتِي دُفِعَتْ عَنْهُ فَبِتَطَوُّلِي أُشْهِدُكُمْ أَنِّي أُضِيفُ لَهُ إِلَى نِعَمِ الدُّنْيَا نِعَمَ الآخِرَةِ وَ أَدْفَعُ عَنْهُ بَلَايَا الآخِرَةِ كَمَا دَفَعْتُ عَنْهُ بَلَايَا الدُّنْيَا. فَإِذَا قَالَ (الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ) قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ: شَهِدَ لِي بِأَنِّي الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، أُشْهِدُكُمْ لَأُوَفِّرَنَّ مِنْ رَحْمَتِي حَظَّهُ وَ لَأُجْزِلَنَّ مِنْ عَطَائِي نَصِيبَهُ. فَإِذَا قَالَ: (مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) قَالَ اللهُ جَلَّ جَلَالُهُ: أُشْهِدُكُمْ كَمَا اعْتَرَفَ عَبْدِي أَنِّي مَالِكُ يَوْمِ الدِّينِ لَأُسَهِّلَنَّ يَوْمَ الْحِسَابِ حِسَابَهُ وَ لَأَتَقَبَّلَنَّ حَسَنَاتِهِ وَ لَأَتَجَاوَزَنَّ عَنْ سَيِّئَاتِهِ. فَإِذَا قَالَ: (إِيّاكَ نَعْبُدُ) قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ: صَدَقَ عَبْدِي إِيَّايَ يَعْبُدُ أُشْهِدُكُمْ لَأُثِيبَنَّهُ عَلَى عِبَادَتِهِ ثَوَاباً يَغْبِطُهُ كُلُّ مَنْ خَالَفَهُ فِي عِبَادَتِهِ لِي. فَإِذَا قَالَ: (وَ إِيّاكَ نَسْتَعِينُ) قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ: بِيَ اسْتَعَانَ وَ إِلَيَّ الْتَجَأَ أُشْهِدُكُمْ لَأُعِينَنَّهُ عَلَى أَمْرِهِ وَ لَأُغِيثَنَّهُ فِي شَدَائِدِهِ وَ لَآخُذَنَّ بِيَدِهِ يَوْمَ نَوَائِبِهِ. فَإِذَا قَالَ: (اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ) إِلَى آخِرِ السُّورَةِ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ هَذَا لِعَبْدِي وَ لِعَبْدِي مَا سَأَلَ، فَقَدِ اسْتَجَبْتُ لِعَبْدِي وَ أَعْطَيْتُهُ مَا أَمَّلَ وَ آمَنْتُهُ عَمَّا مِنْهُ وَجِلَ. قَالَ: وَ قِيلَ لِأَمِيرِالْمُؤمِنِينَ: يَا أَمِيرَالْمُؤمِنِينَ! أَخْبِرْنَا عَنْ (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ) أَ هِيَ مِنْ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ كَانَ رَسُولُ اللهِ9: يَقْرَؤهَا وَ يَعُدُّهَا آيَةً مِنْهَا وَ يَقُولُ فَاتِحَةُ الْكِتَابِ هِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي. (بحارالأنوار، ج89، ص226)

[13] . بحارالأنوار، ج67، ص295.

[14] . سوره حشر، آيه 22.

[15] . سوره بقره، آيه 255.

[16] . سوره فاطر، آيه 15.

[17] . سوره تكوير، آيه 29.

[18] . سوره آلعمران، آيه 26.

[19] . سوره يس، آيه 83.

[20] . سوره يس، آيه 82.

[21] . سوره اسراء، آيه 82.

[22] . بحارالأنوار، ج16، ص210.

[23] . سوره اعراف، آيه 199.

[24] . سوره حشر، آيه 21.

[25] . سوره مزمل، آيه 5.

[26] . فى تفسير القمى: عِنْدَ نُزُولِ الْوَحْيِ عَلَيْهِ فَثَقُلَ حَتَّى كَادَتْ نَاقَتُهُ تَبَرَّكَ مِنْ ثِقَلِ الْوَحْيِ فَسُرِّيَ عَنْ رَسُولِ اللهِ9 وَ هُوَ يَسْلِتُ الْعَرَقَ عَنْ جَبْهَتِه. (تفسيرالقمي، ج2، ص369)

[27] . سوره حشر، آيه 21.

[28] . سوره ابراهيم، آيه 49-50.

[29] . سوره حشر، آيه 21.

[30] . قالَ اميرُالمؤمنين7: عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُون. (نهج البلاغه، خطبه 193)

[31] . سوره بقره، آيه 24.

[32] . سوره حمد، آيه 4.

[33] . أَتَى حسين بن على7 قَبْرَ خَدِيجَةَ فَبَكَى ثُمَّ قَالَ: اذْهَبْ عَنِّي قَالَ أَنَسٌ: فَاسْتَخْفَيْتُ عَنْهُ فَلَمَّا طَالَ وُقُوفُهُ فِي الصَّلَاةِ سَمِعْتُهُ قَائِلاً:

يَا رَبِّ يَا رَبِّ أَنْتَ مَوْلَاهُ يَا ذَا الْمَعَالِي عَلَيْكَ مُعْتَمَدِي طُوبَى لِمَنْ كَانَ خَادِماً أَرِقاً وَ مَا بِهِ عِلَّةٌ وَ لَا سَقَمٌ إِذَا اشْتَكَى بَثَّهُ وَ غُصَّتَهُ إِذَا ابْتَلَا بِالظَّلَامِ مُبْتَهِلًا

فَارْحَمْ عَبِيداً إِلَيْكَ مَلْجَاهُ طُوبَى لِمَنْ كُنْتَ أَنْتَ مَوْلَاهُ يَشْكُو إِلَى ذِي الْجَلَالِ بَلْوَاهُ أَكْثَرَ مِنْ حُبِّهِ لِمَوْلَاهُ أَجَابَهُ اللهُ ثُمَّ لَبَّاهُ أَكْرَمَهُ اللهُ ثُمَّ أَدْنَاهُ

فَنُودِيَ:

لَبَّيْكَ عَبْدِي وَ أَنْتَ فِي كَنَفِي صَوْتُكَ تَشْتَاقُهُ مَلَائِكَتِي دُعَاكَ عِنْدِي يَجُولُ فِي حُجُبٍ لَوْ هَبَّتِ الرِّيحُ مِنْ جَوَانِبِهِ سَلْنِي بِلَا رَغْبَةٍ وَ لَا رَهَبٍ

وَ كُلَّمَا قُلْتَ قَدْ عَلِمْنَاهُ فَحَسْبُكَ الصَّوْتُ قَدْ سَمِعْنَاه فَحَسْبُكَ السِّتْرُ قَدْ سَفَرْنَاهُ خَرَّ صَرِيعاً لِمَا تَغَشَّاهُ وَ لَا حِسَابٍ إِنِّي أَنَا اللهُ

(بحارالأنوار، ج44، ص193)